



ابوالفضل حساسی / ایران

جغرافیای ایران فرهنگی در گفت و گو با نجیب بارور شاعر نسل نو افغانستان

وطن من زبان فارسی است

هم کشور را ترک کردند. اما یک تعداد محصول همین دوره‌های پسین بودند از جمله ما که تلاش کردیم بمانیم و با تلاش‌ها و مبارزات معنادار مدنی مبارزه کنیم و حقانیت مردم افغانستان را با رفتارها و جریان‌های مان شکل دهیم. همه می‌دانیم یک انسان بدون وطن، بی‌هدف می‌شود و ما ترجیح دادیم با همه نابرابری‌هایی که در افغانستان بود بمانیم و کار کنیم و حداقل آمیدی برای خودمان و خانه‌مان و سرزمین‌مان بسازیم. اما من به عنوان دانش آموخته علوم سیاسی از همان اول هم حضور امریکایی‌ها را در منطقه حضور معناداری نمی‌یافتم. آنها بر اساس یک سلسله بازی‌های از پیش تعیین شده در جایی حضور پیدا می‌کنند و هر وقت می‌خواهند می‌روند. از دو سال پیش مشخص بود امریکایی‌ها در بازی، تغییر جهت داده‌اند و این بازیگری‌ها را از طریق کشورهای دنباله‌رو سیاست امریکا در منطقه پیگیری می‌کنند؛ کشورهایی که در هدفگذاری‌های امریکا در منطقه برنامه‌های خود را پیش می‌برند. بنابراین خطر فروپاشی اجتماعی در افغانستان برایم متصور بود. حداقل شش ماه پیش از سقوط حکومت غنی در یکی از روزنامه‌های کابل مقاله‌ای با عنوان «در گذرگاه سقوط» نوشتم و گفتم سقوط قریب‌الوقوع است. اما شاید فکر نمی‌کردیم به این صورت وحشیانه یک ساختار وارد ساختار دیگری شود که این اتفاق افتاد. در نتیجه می‌بینم نه تنها مردم ما در شوک هستند که حتی خود مردم امریکا و برخی کشورهای غربی هم طالبان را به جغرافیای فارسی هم خطرناک باشد.»



■ شاید مردم مرا آواره بنامند، اما من خودم را اینجا آواره نمی‌دانم. من به زادگاه فردوسی آمده‌ام

■ برای این به ایران آمدم تا اگر ممکن باشد از یک بدنه جغرافیایی دیگر زبان فارسی، کارکردهای ۲۰ ساله نسل امروز ادبیات‌مان را دنبال کنم

■ امیدوارم فضا در ایران برای ما باز شود و فرهنگیان افغانستان به شعر و ادبیات افغانستان محور بدهند و حداقل ادبیات ما از خطر فراموشی در امان بماند

■ نه تنها امروز، بلکه از گذشته‌های دور زمینه زندگی سالم برای مردم افغانستان وجود نداشته و بیشتر نسل‌های با کیفیت افغانستان از سال‌های دور از کشور متواری شده‌اند

■ ترجیح می‌دهم به زبان فارسی به من فحش داده شود تا اینکه به زبان انگلیسی به من خوشامد بگویند. من زندگی را بر مبنای اولویت‌هایی که در ذهنم و اهدافم دارم می‌بینم. شاید اینجا شرایط زندگی چندان مطلوب نباشد اما این فرصت به ما داده می‌شود که با زبان فارسی به فرهنگ افغانستان خدمت کنیم

دری‌شان هم از پیش این بود که مثلاً می‌گفتند دانشگاه نگویید چرا که ایرانی است، بگویید پوهنتون که دری است. یعنی دری‌شان هم به همین شکل یک گفتمان مسخره بود یا اینکه نگارستان نگویید و به جایاش از واژه گالری استفاده کنید درحالی که گالری یک واژه انگلیسی بود. نه تنها در زمان طالبان که در زمان اشرف غنی هم این برخورد‌های قومی وجود داشت و این ریشه در مانیفست قومی پشتون‌ها دارد که با پوشش و استفاده از نام اسلام و زبان عنوان می‌شود. اهداف آنها اما قومی و زبانی و برای محدود کردن زبان و فرهنگ فارسی در افغانستان است. طالبان برنامه‌های بسیار دراز دامنی دارند که اگر اهل فن علاقه داشته باشند، می‌توانند سیر تاریخی این تحولات و این رویکرد را از گذشته تا اکنون دنبال کنند. هر حکومتی که آمده یک جنگ فرهنگی در کنار جنگ سیاسی راه انداخته. امروز احمد مسعود (همان‌طور که پدرش گفت عملیات برای ادبیات است) در کنار اینکه مطالبات مردم افغانستان را مطرح می‌کند مطالبه‌ای فرهنگی هم دارد. فرهنگ پنجشیر با شاهنامه، مثنوی و حافظ و سعدی عجین است. در پنجشیر برای مردم در کنار قرآن شننامه جایگاه، کرامت و حرمت دارد.» این روزها مردم ایران بیش از هر وقت دیگری کنار مردم افغانستان ایستاده‌اند و تحولات را لحظه به لحظه دنبال می‌کنند و اینها از چشم این شاعر دور نمانده و معتقد است مردم ایران و افغانستان مشترکات زیادی دارند و آنها آنچه از مردم ایران توقع داشته‌اند، دیده‌اند. رفتارهایی که نمایشی نبوده است. به اعتقاد بارور جنگ امروز افغانستان در کنار اهداف سیاسی، یک جنگ فرهنگی است که قصد دارد گسستی عمیق بین جغرافیای فارسی به میان بیاورد تا روایت مشترک فرهنگی بین ایران، افغانستان و تاجیکستان را قطع کند. ایران تنها امید است که در برابر این گسست باز نایستد؛ «طالبان نه تنها از نظر سیاسی ضد ایران خواهد بود که بر ضد زبان و فرهنگ فارسی هم خواهد بود. البته مردم تاجیکستان هم اعلام کردند ملت افغانستان را تنها نمی‌گذارند و وزارت خارجه ایران هم نسبت به حملات پنجشیر واکنش نشان داد. این یک روایت مشترک فرهنگی را نشان می‌دهد که همه مردم این جغرافیا مشکلات دیگران را مشکل خودشان می‌دانند.»

او توقع خود را از دولت ایران این‌گونه بیان می‌کند: «حکومت ایران این روزها می‌تواند نقش آفرینی مؤثر سیاسی در منطقه داشته باشد و از طالبان غافل نباشد. آنچه امریکایی‌ها نشان می‌دهند با آنچه در مشت‌شان دارند متفاوت است و امیدوارم سیاست‌گذارهای منطقه‌ای زیاد به خروج امریکایی‌ها خوشبین نباشد. من هیچ فرقی بین اشرف غنی و ملا غنی نمی‌بینم. من یک بار تشبیه کردم ایستادن در برابر تصمیم‌های کلان منطقه‌ای در واقع ایستادن حسین در کربلاست و همه کسانی که در پنجشیر ایستادند می‌دانستند شاید موفق نشوند اما توانستند روایتی را مطرح کنند که در آینده در برابر روایت‌های تکررانه طالبان قرار می‌گیرد. روایت امروز مقاومت روایت امروز نیست، روایت سال‌هاست که در محور احمد شاه مسعود پدر احمد شکل گرفته بود و امروز در آنجا زنده است. طالبان در روایت خودشان نه تنها ضد هنر ادبیات، فرهنگ، سینما و زن هستند بلکه بر ضد تمام چیزهایی هستند که جامعه بشری برایشان حق قائل شده و برای این گفتمان‌ها قاعده تعیین شده. روایت مقاومت چیز دیگری هم می‌گوید که خطر محریت یک گروه تروریستی که امروز به یک سرزمین دسترسی پیدا می‌کند خطر بزرگی است که نه تنها مردم افغانستان که همه مردم ساکن بر زمین را تهدید می‌کند ما دیگر نمی‌دانیم در کجا کدام تروریست به کجا حمله می‌کند.»

نجیب بارور برای سرزمینش غمگین است، به قول خودش مأیوس است اما ناامید نیست. معتقد است آفتاب هم پس از تیرگی طلوع می‌کند و نه تنها افغانستان که ملت‌های زیادی روزی بی‌سرانجامی و بی‌سرنوشتی را تجربه کرده‌اند اما مهم این است که ناامید نشوند و اراده‌ای برای آینده را در خود بپروراند. آنچه برای او مایه امید است آنکه در افغانستان کشاکش‌های زیادی وجود داشته که هیچ‌گاه محصول داخلی مردم افغانستان نبوده و به خاطر تغییر سیاست‌گذاری کشورهایی بوده که در افغانستان مداخله کرده‌اند و به همان سرعت هم از بین رفته‌اند؛ به گفته وی جز اقلیتی که وابسته این کشورها هستند باقی مردم افغانستان چه پشتون، چه ازبک، تاجیک، هزاره و باقی اقلیت‌ها هیچ‌گاه باهم مشکل نداشته و همیشه در کنار هم زندگی کرده‌اند. بارور بار دیگر تأکید می‌کند که مرزهای استعماری نمی‌توانند قلب ملت‌های جغرافیای فارسی را از هم جدا کنند. به همین دلیل او خود را شاعر خراسان و شاعر ایرانشهر می‌داند: «هرکجا مرز کشیدند شما پل برزید/ حرف تهران و سمرقند و سرپل برزید/ هرکه از جنگ سخن گفت بخندید بر او/ حرف از پنجره رو به تحمل برزید/ نه بگویید به بت‌های سیاسی نه/ نه روی گور همه تفرقه‌ها گل برزید/ مشتی از خاک بخارا و گل نیشابور/ باهم آرید و به مخروبه کابل برزید/ دختران قفس افتاده پامیر عزیز/ گلی از باغ خراسان به دو کاکل برزید/ جام از بلخ بیارید و شراب از شیراز/ مستی هر دو جهان را به تغزل برزید/ هرکجا مرز... بیخشید که آمد تکرار/ فرض بر این که- کشیدند، دوتا پل- برزید»

از دو سال پیش مشخص بود امریکایی‌ها در بازی، تغییر جهت داده‌اند و این بازیگری‌ها را از طریق کشورهای دنباله‌رو سیاست امریکا در منطقه پیگیری می‌کنند؛ کشورهایی که در هدفگذاری‌های امریکا در منطقه برنامه‌های خود را پیش می‌برند. بنابراین خطر فروپاشی اجتماعی در افغانستان برایم متصور

امریکا در منطقه پیگیری می‌کنند؛ کشورهایی که در هدفگذاری‌های امریکا در منطقه برنامه‌های خود

را پیش می‌برند. بنابراین خطر فروپاشی اجتماعی

در افغانستان برایم متصور

بود. حداقل شش ماه پیش از سقوط حکومت غنی در

یکی از روزنامه‌های کابل

مقاله‌ای با عنوان

«در گذرگاه سقوط» نوشتم

احساس غربت نمی‌کند چون به قول خودش وطن او جغرافیای زبان فارسی است. وطنش زادگاه فردوسی و حافظ و مولاناست. روزی که به مشهد رسید، بسیاری نوشتند به نیمه دوم وطن خوش آمدی. نجیب بارور، شاعر پرآوازه افغانستانی بعد از سقوط کابل تصمیم گرفت ایران را از این پس وطن خود بنامد. این دانش آموخته علوم سیاسی و هنرمند و فعال مدنی که همواره یکی از صداهای پررنگ افغانستان بوده می‌توانست به‌راحتی به اروپا برود اما وطن یک شاعر زبان اوست و چه وطنی برپراتر و دلنشین‌تر و دیرپاتر از فارسی: «شاید مردم مرا آواره بنامند، اما من خودم را اینجا آواره نمی‌دانم. من به زادگاه فردوسی آمده‌ام.»

بارور خسته راه است و نگران آنچه بر کشور و خانواده‌اش گذشته. دو روز طی مسیر کرده تا به ایران رسیده اما خانواده‌اش چون گذرنامه نداشته‌اند هنوز در کابل مانده‌اند و او بشدت نگران است. می‌دانست ماندن برای او بسیار خطرناک است. وقتی طالبان وارد کابل شد، او هم در کابل بود اما با شناختی که از طالبان داشت پنهان شده بود. در واقع این توصیه دوستان و خانواده بود. در اولین تماس با سفارت ایران ویزای آنلاین گرفت و توانست از افغانستان خارج شود. این روزها پیش دوستان ایرانی‌اش زندگی می‌کند و چندان احساس غربت نمی‌کند اما آرزوهایش را در افغانستان جا گذاشته است. آرزوهایی مثل داشتن حاکمیتی ملی با هویتی ملی، آرزوهایی مثل داشتن یک جامعه عاری از تعصب و کشمکش و جنگ که برایش سال‌ها تلاش کرده، ولی امروز همه آنها برپاد رفته است. شاید برای همین آرزوهای جا مانده است: «طالبان شاید خاک و سنگ و چوب کشور ما را گرفته باشد اما هیچ‌وقت نمی‌تواند اراده، فکر و انگیزه ما را بگیرد. حتی اگر ما هم نتوانیم آرزوهای جا گذاشته خودمان را در آنجا تعقیب کنیم سرانجام نسلی خواهد آمد که به آن آرزوها بپردازد.»

اما مشکل گروه طالبان با یک شاعر که فارسی شعر می‌سراید چیست و این شاعر چه گزند ی برای این گروه می‌تواند داشته باشد؟ بارور با حوصله جواب می‌دهد: «من در طول سال‌های حضور امریکایی‌ها در افغانستان به گفتمان مشترک فرهنگی با ایران می‌پرداختم و در مقابل ایران هراسی که توسط امریکایی‌ها و عناصرشان در افغانستان تبلیغ می‌شد می‌ایستادم. در واقع با این اعمال مرتکب یک ریسک سیاسی شدم و عملاً با اینکه هیچ رابطه رسمی با حکومت ایران نداشتم همیشه به عنوان جاسوس ایران برچسب می‌خوردم. درحالی که نگاهم به مسائل زبانی و جغرافیایی یک نگاه معنادار بود و همواره تلاش می‌کردم مستقلانه و بر مبنای یک مفهوم فرهنگی این مسائل را ببینم. من در افغانستان یکی از صداهایی بودم که به این موضوع پرداختم و با اینکه روح سیاسی و اجتماعی حاکم بر افغانستان بر ضد این مساله بود و ایران هراسی حاکم بود، هیچ‌وقت تسلیم نشدم. اما آنچه برایم تهدید مستقیم بود و ترجیح دادم به ایران بیایم به جای اینکه به کشورهای غربی بروم، این بود که از نظر طالبان من دو جرم کلان [بزرگ] داشتم؛ یکی اینکه متعلق به یک جغرافیای خاصی بودم که هیچ‌وقت در برابر زورگویی سر تسلیم فرود نیاورده بود، یعنی پنجشیر. شما دیدید که پنجشیر این روزها تا آخرین نقطه ایستاد و سنگر مردم افغانستان و حق مدنی زنان و همه اقشار